



خشونت تنها علیه زنان نیست، علیه هر دو جنس است

در میزگرد خشونت علیه زنان مطرح شد: در گذشته یکی از دلایل سلطه آقایان برتری اقتصادی و دستیابی به ثروت بود، اما وقتی زنان هم به نیروی تولید و نیروی کار تبدیل شدند، به لحاظ اقتصادی پایگاهشان عوض شد. در این شرایط زنان از حوزه و قلمرو سلطه و نفوذ اقتصادی مردان تا حدودی خارج شدند.

در میزگرد خشونت علیه زنان مطرح شد: در گذشته یکی از دلایل سلطه آقایان برتری اقتصادی و دستیابی به ثروت بود، اما وقتی زنان هم به نیروی تولید و نیروی کار تبدیل شدند، به لحاظ اقتصادی پایگاهشان عوض شد. در این شرایط زنان از حوزه و قلمرو سلطه و نفوذ اقتصادی مردان تا حدودی خارج شدند.

به گزارش سلامت نیوز به نقل از خبرآنلاین، اگر در گذشته کتک زدن زن خشونت علیه او محسوب می شد امروز با مدرن شدن جامعه نوع خشونت هم فرق کرده است. به طوریکه روان شناسان معتقدند داد و فریاد و بداخلاقی، بی احترامی، ندادن خرجی، هم می تواند خشونت علیه زنان باشد.

مصطفی مهرآیین، جامعه شناس و استاد دانشگاه آسیب‌هایی که خانواده امروزی دچار آن می شود را به خاطر هسته ای بودن و آشفتگی ای که دارد می داند. او در میزگردی در کافه خبر می گوید: در نظام سنتی، زن باید مادر باشد اما بعد نگاه می‌کنم در جهان امروز، زن یک نیروی کار است و می‌تواند مثل یک مرد در حوزه‌های متفاوت فعالیت کند. یا مثال ساده‌اش را که من همیشه تعریف می‌کنم می‌خواهیم زن بگیریم اما نمی‌دانیم به دنبال فاطمه الزهرا هستیم یا به دنبال جنیفر لویز؟! نمی‌دانیم و تکلیفمون روشن نیست؟

همچنین صدیقه حجت پناه وکیل دادگستری و فعال در حوزه زنان هم که در این میزگرد حاضر بود، معتقد است: مردسالاری این نیست که فقط در یک خانواده مرد، چوبی را به دست بگیرد و زن را بزند. وقتی زن مدام به خودش می رسد چون می ترسد که مرد او زن بهتری پیدا کند همین هم خشونت است. مشروح این میزگرد از نظرتان می گذرد:

یک بحثی که امروز در مورد خشونت می شود این است که معنا و شیوه آن تغییر کرده است. مثلا عنوان می شود چون زنان به حقوق خودشان آگاهی یافتند، برای همین منازعات خود با مردان را شدت بخشیدند و این تقابل را به خانه کشاندند و برای همین خشونت خانگی افزایش یافته است. شما این موضوع را قبول دارید؟

مهرآیین: قبل از پاسخ به این پرسش چند نکته درباره مفروضات نهفته در پرسش شما طرح می کنم. نکته اول آنکه تقابل زنان و مردان همواره وجود داشته است. آنچه این مساله را در دوره های متفاوت تاریخی برجسته می سازد یک نرخ و میزان این منازعات و دوم چگونگی و کیفیت آن است. بنابراین، باید پذیرفت که این منازعه همواره وجود داشته اما امروزه ما با افزایش میزان آن روبرو هستیم. نکته دوم به این ادعای کلی باز می گردد که جامعه ما مردسالار است. طرح این ادعا از سوی افراد متفاوت چنان گسترده بوده که امروزه تبدیل به یک کلیشه شده است. اکنون پرسش من از شما این است که وقتی گفته می شود یک جامعه مردسالار است یعنی کجای آن مردسالار است؟ ماکس وبر، جامعه شناس برجسته آلمانی، می گفت وقتی می گوئید جامعه عقلانی شده باید بگوئید کجایش عقلانی شده است. موسیقی عقلانی شده، سیاست عقلانی شده؟ این یک بعد قضیه است. بعد دیگر این است که با دید فرآیندی به موضوع نگاه کنیم و بگوئیم مثلا در این فرآیندها، مولفه‌ها و این حوزه‌ها، نگاه مردسالارانه و یا مردانه شده است. الان شما معتقدید خانواده قلمرویی است که در فرآیند تاریخ به شدت مردسالار شده و امروزه نیز با افزایش میزان خشونت مردان بر زنان در آن روبرو هستیم. بله، من در مورد خاص خانواده می پذیرم که در برخی ابعاد خانواده ما مردسالار است. مثلا در حوزه مدیریت اقتصادی خانواده این ادعا را درست میدانم، اما مطلقا در حوزه تربیت فرزندان این ادعا را قبول ندارم. تربیت فرزند در خانواده ما نه تنها امری مادرانه که امری مادر سالار است، یعنی اهداف، آرمان‌ها و شیوه عمل زنانه بر آن حاکم است. در ادامه این بحث را بیشتر توضیح خواهم داد. اما در مورد افزایش میزان منازعات، و نه خشونت، در خانواده به طرح چند نظریه می پردازم. نظریه نخست نظریه گیدنز است که معتقد بود با تغییر یافتن شکل خانواده از خانواده گسترده به خانواده هسته ای با افزایش میزان منازعات خانوادگی و تغییر در شیوه حل آنها روبرو هستیم.

این ویژگی‌هایی که از بین رفته و اکنون تقابل زن و مرد را بیشتر کرده کدامند؟ مهر آیین: گیدنز معتقد بود در خانواده گسترده به جز زن و مرد و فرزند نقش های بسیاری دیگری(نه افراد) از قبیل دایی، خاله،

عمه، پدر بزرگ، مادر بزرگ، و... در مدیریت خانواده دخیل می باشند که دامنه افراد صاحب نظر در خصوص موضوعات خانوادگی را افزایش می دهد و مانع از تقابل آشکار و روشن زن و مرد می شود. یعنی اگر زن و مردی دیدگاه‌های مختلفی در مورد موضوعی داشته باشند طبعاً از حمایت‌های افراد مختلف در خانواده بهره می‌برند و چون زن و شوهر مستقیماً با هم روبه‌رو نیستند، اگر امکان خلق خشونت‌ی وجود دارد، این مساله با دخالت دیگران حل می شود. در واقع شبکه خانواده گسترده، میزان اختلاف و تفاوت موجود در درون خانواده را کنترل می‌کند. امروزه این شبکه خانوادگی و حمایت‌های آن از خانواده از بین رفته است. یعنی ما امروزه با خانواده هسته‌ای روبه‌رو هستیم که زن و شوهر اگر مسئله، اختلاف یا شکافی دارند باید با هم تکلیف را روشن کنند. پس خود به خود میزان درگیری و اختلاف در مورد مسائل خانواده افزایش می یابد. نکته دومی که گیدنز بر آن تاکید می کند به استقلال قلمرو روابط جنسی باز می گردد. گیدنز معتقد بود در گذشته روابط جنسی میان زن و مرد در یک خانواده یک کارکرد داشته و آن تولید مثل بوده است. می‌گفت هدف از روابط جنسی در خانواده‌ها تولید مثل و فرزند داشتن بوده است. اما در جهان امروزی در خانواده‌های هسته‌ای قلمروی روابط جنسی از حوزه کنترل تولید مثل گذشته و این قلمرو خودش فی‌نفسه ارزش و جایگاه پیدا کرده است. یعنی روابط جنسی لزوماً در راستای تولید مثل حرکت نمی‌کند و با کاری به عنوان «لذت» پیوند پیدا کرده است، یعنی لزوماً مسئله رابطه جنسی مساله ای مربوط به خانواده نیست و مربوط به مسئله لذت است.

مسئله دیگری که امروزه در خانواده‌ها اهمیت پیدا کرده لذت است و وقتی لذت اهمیت پیدا کرد یعنی اینکه بدن کارکرد سرمایه‌ای پیدا کرده است. افراد فکر می‌کنند باید بدن‌هایی داشته باشند که بتوانند در راستای همان لذت‌هایی که نام بردم استفاده کنند و این بدن پیوند پیدا کرده با امر زیبایی‌شناسی، بادی بیلدینگ و زیبایی سازی اندام و صنعت‌های متفاوت دیگر. متفکر دیگری که در این حوزه بحث‌های جدیدتری را مطرح و دیدگاه متفاوت‌تری را طرح می کند متفکری است به اسم ایوا ایلوز. او یکی از بهترین متخصصین روابط عاشقانه و روابط ناپایدار در خانواده‌ها و اختلافات و خشونت‌ها است. ایلوز معتقد است در نظام سرمایه‌داری که امروزه ما هم درون آن گرفتاریم یک شکافی بین تولید و مصرف وجود دارد که این شکاف به خانواده‌ها هم سرایت کرده است. به باور ایلوز نظام سرمایه داری در ساحت تولید از ما می خواهد خانواده تشکیل بدهیم، دارای فرزند شویم، نیروی کار خلق کنیم، عقلانیت را تقویت کنیم، به تربیت فرزند بپردازیم، و... که همه این درخواست‌ها در راستای تقویت نظم خانواده است، اگرچه می تواند تا حدودی زمینه ساز اختلاف زن و مرد در خانواده‌ها نیز بشود. مثلاً، در گذشته یکی از دلایل سلطه آقایان برتری اقتصادی و دستیابی به ثروت بود، اما وقتی زنان هم به نیروی تولید و نیروی کار تبدیل شدند، طبعاً زنان به لحاظ اقتصادی پایگاه‌شان عوض شده است. در این شرایط زنان از حوزه و قلمرو سلطه و نفوذ اقتصادی مردان تا حدودی خارج شده اند و اختلافات زن و مرد دیگر در حوزه اقتصادی و جایگاه‌شان نیست. زنان دیگر این سلطه مردان را قبول ندارند چون آنها دیگه هم تحصیلکرده شده‌اند و هم دارای ثروت هستند؛ شغل دارند و فکر می‌کنند که دیگر جایگاه برابری با مردان دارند. نظام سرمایه داری، اما، در حوزه مصرف، برای آنکه ما را دعوت به مصرف بیشتر کند می‌گوید که خودتان را بروز دهید، چندان در بند عقلانیت و معیارهای عقلانی زندگی نباشید، به احساسات خود بها دهید، احساسات خود را در حوزه مصرف تقویت کنید، کالا را دوست بدارید، کالا بودگی را دوست بدارید، به روابط مبادله ای دامن بزنید، و... تمثیل این ایده پاساژ گردیها هستند. دقت کنید، ما که داخل پاساژها می‌شویم با همه آن زرق و برق‌ها و همه آن اتفاقاتی که در آن افتاده است دائماً به سمت مصرف و خرید کردن هستیم و آن پولی را که در جیب داریم دوباره به چرخه اقتصادی باز می گردانیم. اینجا چه اتفاقی می‌افتد.

خانم حجت پناه به نظر شما هم خشونت در جامعه ما متفاوت شده است و نظرتان در مورد این مطالب چیست؟ حجت پناه: خشونت با زنان دارای سابقه تاریخی و فرهنگی است و وجود آن در دوره‌ها و جوامع مختلف مشخص شده است. هرچند که در ابتدا نگاه متوجه خشونت خانوادگی با زنان بود، بر اثر فعالیت گروه‌های مختلف مشخص شد که خشونت با زنان فقط به خانواده منحصر نمی‌شود و در جامعه و نهادها و سازمان‌های آن هم وجود دارد. از دید قانون در خانواده مردان دارای نظارت و قیمومیت بر زنان بوده و ریاست خانواده برعهده آنان است، حقوقی که مردان در رابطه با همسر خود دارند، بسیار بیشتر از زنان بوده و بسیاری از محدودیت‌ها را برای زنان به وجود می‌آورد. قوانینی که به مرد اجازه کار همسر، اجازه سفر همسر و اجازه تحصیل همسر را می‌دهد و همچنین عهده‌دار بودن مسائل اقتصادی خانواده و دادن نفقه به زن جملگی مردان را در خانواده دارای موقعیتی برتر از زنان می‌سازد. نبود امکانات قانونی برای زنان جهت جدایی در هنگام وجود خشونت، وابستگی زنان به شوهر خشن در خانواده از لحاظ مادی، نبود قوانین خاص در مورد خشونت‌های خانگی و نبود حمایت برای قربانیان خشونت همه از موارد مساله‌ساز در مورد خشونت هستند.

آقای دکتر به نظر شما در مصرف، یک روابط دوجانبه و رمانتیک شکل می گیرد؟ مهرآیین: دقیقاً. در مصرف روابط رمانتیک شکل می گیرد و دختران و پسران باید دست در دست هم در پاساژها قدم بزنند. پس اتفاقی که این وسط رخ می‌دهد این است که رقیب خانواده یعنی عشق دوباره شکل می گیرد. نکته دوم این است که

همین انسان‌ها که دست در دست هم و در کنار یکدیگر قدم می‌زنند و داخل پاساژها مصرف می‌کنند یک ویژگی دیگرشان خسته شدن از کالا است و دوست دارند دائم خریدکنند. متأسفانه این نگاه کلاسی و روابط زن و مردها هم شده است و ممکن است افراد با همان نگاهی که به اجناس دارند به یکدیگر هم نگاه کنند. یعنی بگویند کی گفته تا ابد با همین آدمی باشم که الان با او روابط عاشقانه دارم. من می‌توانم همانطوری که موضوع خرید را عوض می‌کنم، همسرم را هم تغییر می‌دهم! باید این را بی‌پذیریم که کم‌کم این نگاه مبادله‌ای وارد روابط زن و مرد شده است. تصویری در مقاله‌ای که در یکی از کشورهای آفریقایی کار شده به خوبی این مساله را نشان می‌دهد. این نوع نگاه و یا برخورد نشان می‌دهد که ما می‌توانیم یکدیگر را مصرف کنیم. چون وقتی شما دعوت می‌شوید به مصرف در حوزه نظام سرمایه‌داری حد و مرزی برای این مصرف شناخته نمی‌شود، به خصوص وقتی که آن اتفاقات که گیدنز در خصوص از بین رفتن شبکه حمایتی خانواده و استقلال قلمرو لذت می‌گفت نیز به این بحث اضافه کنیم.

یعنی چون حمایت‌ها سست شده اند. بنابراین، دنبال افرادی هستیم که بواسطه او بیشترین سود و کمترین زیان را ببریم. به نظر شما این نگاه سرمایه‌ای نمی‌تواند منشا خشونت باشد؟

مهر آیین: بله و توجه داشته باشید که در این شرایط شما باید دایم مصرف کنید و به انتخاب بپردازید تا چنین فردی را پیدا کنید. چون مثل این است که یک سبد سیب جلوی شما باشد و شما باید یک سیب را گاز بزنید؛ آدم عاقل در این تعبیر هیچ وقت سیب اول را گاز نمی‌زند. هی سیب‌ها را بر می‌دارد، نگاه و مقایسه می‌کند. بر ای همین روابط ناپایدار و سیالی که می‌بینید بین انسان‌ها در جهان امروز عارض شده موقعیت خشونت را تولید می‌کند. آدم‌ها خشن نیستند، موقعیت موجود موقعیت خلق خشونت است. و البته در این مورد خاص شرایط زنان و مردان برابر است. این نکته ما را به نظریه بعدی یعنی نظریه باومن در کتاب «مدرنیته سیال» می‌رساند. باومن در این کتاب به بحث در خصوص نسبت ما با «زمان» در دوران مدرنیته متاخر می‌پردازد و نشان می‌دهد که ما در همه ابعاد زندگی خود وارد دورانی ناپایدار شده ایم. در این دوران ناپایدار دیگر نمی‌توان عشق و روابط انسانی یا روابط خانوادگی را پایدار نگه داشت. از منظر مفهوم و مساله «زمان»، ما دچار یک تحول جدی شده ایم. متأسفانه هنوز در جامعه ما هیچ متفکری به این تحول نپرداخته است. اکنون ما با شرایطی روبرو هستیم که این پرسش در آن به طور جدی مطرح است که «زمان حال به کجا رفته است؟» زمان حال دائماً در حال پوست انداختن است و ما واقعا نمی‌دانیم کی و چه هنگام در زمان حال هستیم. این باعث شده که ما «گذشته» را نیز از دست بدهیم. گذشته به سه ماه پیش یا شش ماه پیش یا نهایتاً یکسال پیش تبدیل شده است. آینده نیز با وجود همه ابهام آن بسیار به ما نزدیک شده است. خیلی از آرزوها که باید انتظار آنها در آینده بکشیم خیلی زود تحقق می‌یابند و تبدیل به حال می‌شوند. بنابراین، ما در دورانی زندگی می‌کنیم که در آن از منظر زمانی با «تورم حال» روبرو هستیم. زمان حال ما متورم و انباشته از مسائل است. خب در چنین شرایطی طبعاً روابط انسانی و روابط خانوادگی نیز دچار بحران‌های جدی از منظر هویت و معرفت می‌شود و انسان‌های درگیر در این روابط با از دست دادن ثبات هویتی و معرفتی و شخصیتی خود دیگر قادر نیستند یک رابطه انسانی مبتنی بر مساله ثبات و تعهد و وابستگی را بنیان نهند. انسان‌های بی‌قرار طبعاً روابط انسانی بیقرار نیز خواهند داشت. این بیقراری و ناتوانی در قرار گرفتن در یک مجموعه هنجارها و ارزش‌های نسبتاً باثبات وضعیت خشونت را خلق می‌کند. بی‌ثباتی و بیقراری و نتیجه طبیعی آن یعنی پیش‌بینی ناپذیر شدن انسان و رفتارهایشان چیزی جز خشونت نیست؛ خشونت در معنای ناآرامی آسیب رساندن به یکدیگر از طریق پیش‌بینی ناپذیر شدن شخصیت‌ها و رفتارها.

حجت پناه: آقای دکتر از جهت جامعه‌شناسی و جامعه‌شمولی‌تر بحث خشونت علیه زنان را مطرح کردند اما در رابطه با حقوق هیچ وقت جهان‌شمولی به قضیه نگاه نمی‌کنیم و منطقه‌ای و بومی است. اینکه در سرزمین من، در شرایط ما و در خاک و میهن مثلاً زنان ما در زمان خسرو پرویز و به چه شکل بودند و به چه شکل در آمده‌اند را همه می‌دانند و این تاریخ است. اما الان یک بحث کلی این است که الان بیشتر آقایان شمشیر به دست بر سر زنان نمی‌کوبند. اینجا موضوع را به دو قسمت تقسیم می‌کنیم در یک بعدی از تاریخ اصلاً زن سرزمین من نمی‌فهمید حقوقش چیست و کجاست تا اگر مورد خشونت قرار می‌گیرند کجا بروند؟ اما الان دیگر زن سرزمین من متوجه معنای خشونت شده است؟ می‌داند چه حقوقی دارد و حقوقش را با حقوق زنان جهان و حتی با بعضی از ادیان. حتی خشونت و یا عدم خشونت با شرایط قانون لایحه حمایت از خانواده سال 1357 با لایحه خانواده سال 1389 مقایسه می‌کنند. بحث دوم من این است که خشونت علیه زن در واقع خشونت در یک خانواده است من همیشه در بحث‌هایم گفتم که وقتی می‌گوییم خشونت علیه زن در واقع می‌گوییم خشونت در مقابل پسر خانواده، دختر خانواده و برادر خانواده، و ... این خشونت نشأت گرفته از یک مشکل شخصی نیست. در واقع نشأت گرفته از یکسری شرایط حاکمی است. متأسفانه عنوان می‌شود اینکه به زن این فرصت را دادیم تحصیل کند، عشق را تجربه بکند این جایگاه، عدالت و یا تساوی نیست. هیچ وقت تعریف نشده که دختر دارای چه حقوقی است و وقتی زن شد چگونه با او رفتار کنند. در زندگی صرف نظر کردن از پدیده‌های جهان‌شمولی صنعتی که در خانواده‌ها سایه افکنده، آن چیزی که تضمین‌کننده زن است، بحث مسائل مالی است که در اینصورت به تدریج خشونت می‌آید، یعنی یا تو زن خشن می‌شوی و یا من مرد خشن می‌شوم. از روز اول هر کدام می‌خواهند این گربه را دم حجله بکشند. مثلاً زن به مرد می‌گوید پدرم نباید خانه ما رفت و آمد کنند همین هم خشونت است و مرد و زن ندارد. خشونت تنها در رفتار بین زن و شوهر نیست ما الان خشونت را در جامعه

می‌بینیم. ببینید الان در جامعه‌ای هستیم که به خاطر جنگ، مهاجرت، رانتخواری‌ها و تفاوت اجتماعی و ... متاسفانه زنان سرپرست خانوار روز به روز بیشتر می‌شوند. این زنان سرپرست خانوار خود به خود مورد خشونت خانواده قرار می‌گیرند، وارد باندهای مواد مخدر می‌رود و... بنابراین ما الان نباید دیگر مردسالار و زن‌سالار باشیم، ما باید عقل سالار باشیم. یعنی ما باید به قانون مراجعه کنیم. این را هم بگویم که من یک زن مسلمان هستم و اعتقاد و دیدگاه فمینیستی ندارم، اما ما دقیقاً در یک جامعه مردسالاری خفته قرار داریم. اگر قانون ما مردسالارانه نبود، اگر واژگان ما مردسالارانه نبود، اگر دانشگاه مردسالارانه نبود، وضعیت زنان ما به اینگونه نبود. آقای دکتر چطور قبول می‌کنید که 68 درصد قبولی ما در دانشگاه و خروجی‌هایمان در دانشگاه فقط خانم‌ها باشند اما فقط 18 درصد کادر اداری و دو درصد کادر مدیریت و یک درصد کار اجرایی در این مملکت زن داریم. مردسالاری این نیست که فقط در یک خانواده مرد، چوبی را به دست بگیرد و زن را بزند. وقتی زن مدام به خودش می‌رسد چون می‌ترسد که مرد او زن بهتری پیدا کند، همین هم خشونت است.

به نظرم رسید که حرف‌های خانم دکتر هم در ادامه صحبت‌های آقای دکتر است. ببینید آقای دکتر اشاره کردند به فرهنگ مصرف‌گرایی و شما اشاره کردید به اینکه زن می‌ترسد از اینکه نکند حالا همسر من یک نفر آدم رو به اصطلاح حالا زیباتر و بهتر از من ببیند. در واقع حالا فرهنگ مردسالاری و مصرف‌گرایی در مردها رسوخ کرده و زن هم از ابزارهای مالی برای حفظ خانواده و یا حفظ جایگاه خود استفاده می‌کند. این به هر شکل فکر می‌کنم در راستای یکدیگر هستند. اما به هر شکل شرایط جامعه به گونه است الان من به اندازه مدرم و حتماً دخترم به اندازه من امید به زندگی نخواهد داشت. شاید این به خاطر در حال گذر بودن جامعه ما باشد اما جوامع اروپایی و آمریکایی هم آن را تجربه کردند. ما چگونه باید در این مورد عمل کنیم؟

مهرآیین: ما در دو حوزه ساختارهای عینی و ذهنی تحول پیدا کرده ایم. ما در حوزه ساختارهای عینی از یک جامعه سنتی به یک جامعه نصف و نیمه مدرن عبور کردیم که در این جامعه طبعاً علم حقوق هم شکل می‌گیرد. علم حقوق علم ضرورت‌ها است، نه علم امکان‌ها. یعنی علم همین قوانین و مقررات‌ها. حقوقدانان ما قبل از هر چیزی به نظر من باید تشریح کنند که وضعیت حقوقی ما چیست نه اینکه چه باید باشد؟ متاسفانه عمده بحث حقوق دانان این است که باید اینطوری باشد. حقوقدان‌های ما بیش از اینکه از ضرورت‌های موجود و ماهیت نظم حقوقی برآمده از آن سخن بگویند از امکان‌های حقوقی و آرمان‌ها و آرزوهایشان می‌گویند. الان ما جامعه‌شناس‌ها هم نمی‌دانیم در چه وضعیت نظم حقوقی گرفتاریم. ببینید چنان که گفتم ما یک نظم اجتماعی ناقص داریم که بخش‌های بسیاری از آن هنوز شناخته شده و تعریف شده نیستند. شما نمی‌توانید برای چیزی که هنوز به لحاظ اجتماعی شکل نگرفته است نظام حقوقی بسازید حتی اگر آن نظام حقوقی بسیار زیبا و انسانی و اخلاقی باشد. حقوق یک دانش پسینی است. یعنی در ابتدا یک نظم اجتماعی شکل می‌گیرد. مردمانی در این نظم اجتماعی زندگی می‌کنند و پس از آن با سخن گفتن از نظم زندگی خود و قوانین حاکم بر آن، آن را تبدیل به یک نظم حقوقی می‌کنند. پس نظم حقوقی پس از نظم اجتماعی می‌آید. شما نمی‌توانید در جامعه‌ای که هنوز بخش عظیمی از زنان آن بیسوادند و باسواد آن هم در طول زندگی خود در حدود یکساعت هم به تفکر درباره خود نمی‌پردازند انتظار تحقق حقوق برابر زن و مرد داشت. بله من هم می‌دانم این برابری هم حق است، هم اخلاقی است، هم انسانی است. اما فهم من و سخن گفتن از این موضوع نهایتاً بر تعداد محدودی تأثیر گذار است. اما اگر از منظر ساختاری ما مجبور شدیم شرایط برابر تحصیلی برای زنان فراهم آوریم و زنان تحصیل کرده ما مثلاً مجبور شدند بنا به منطق بازار رقابتی کار به طور جدی به تخصص خود ارزش بدهند و به روز باشند، آنوقت می‌توان از یک نظام حقوقی برابر سخن گفت که برآمده از زندگی مردان و زنان برابر است. من معتقدم به جای دنبال کردن مسائل حقوقی باید مسائل اجتماعی را در کلیت آن، و فارغ از مساله جنسیت پی‌گرفت و به تاسیس یک نظم اجتماعی حداقلی پرداخت. خلق این نظم اجتماعی حداقلی خود باعث می‌شود نظم حقوقی پیشرفته‌تری تاسیس شود چون نظم حقوقی چیزی جز بازگویی همان قواعد زندگی اجتماعی در قالب فرمول‌های حقوقی نیست. اما من این ظلم را جنسیتی نمی‌بینم بلکه آن را اجتماعی می‌دانم و آن را حاصل یک نظام اجتماعی می‌دانم که بدلیل نازایی اش در خلق فرصت‌های زندگی، مجبور به گرفتن زندگی از بخشی از جمعیت خود است که هم شامل مردان و هم شامل زنان می‌شود و البته در این میان زنان سهم بیشتری می‌برند. از منظر فرهنگی هم ما تحول پیدا کرده ایم. ما امروزه با یک نظم فرهنگی دوگانه سنتی و مدرن روبرویم.

مهرآیین

غرب هم این ویژگیها را داشت آنها چطور گذر کردند؟

مهرآیین: بله در دنیای غرب نیز با این تحولات روبروست اما نه با این پیچیدگی وضعیت ما. ما در یک وضعیتی هستیم که هیچ بنای هنجاری برای قضاوت کردن درباره پدیده‌های فرهنگی نداریم. اگر الان از من بپرسند دوست دارم زن در خانواده باشد یا بیرون کار کند؟ من نمی‌دانم چه باید بگویم. در نظام سنتی من، زن باید مادر باشد اما بعد نگاه می‌کنم در جهان امروز، زن یک نیروی کار است و می‌تواند مثل یک مرد در حوزه‌های متفاوت فعالیت کند. یا مثال ساده‌اش را که من همیشه تعریف می‌کنم: می‌خواهیم زن بگیریم اما نمی‌دانیم به دنبال فاطمه الزهرا هستیم یا به دنبال جنیفر لویز؟! نمی‌دانیم و تکلیفمون روشن

نیست؟ می‌خواهیم کارمند استخدام کنیم نمی‌دانیم این کارمند باید حجاب داشته باشد یا متخصص باشد؟ پس ما به لحاظ فرهنگی و ساختار اجتماعی در آشفتگی گرفتار هستیم. مثلا دیدم روی یک تابلو نوشتند خواهر من حجابت را رعایت کن چون اگر حجابت رو رعایت نکنی عفت و پاکیزگی را از دست می‌دهی. بعد میبینی در یک کلینیک پزشکی تصویر یک زن با بینی عمل کرده گذاشته اند و به زن می‌فهمانند که مبنای وجودی تو زیبایی تو است. ما یک جامعه‌ای هستیم آشفته، به همین دلیل هیچ کس نمی‌داند در این وضعیت آشفته ما باید به کدام سمت برویم مگر اینکه تاریخ ما تعیین کند چه اتفاقاتی برای ما خواهد افتاد. بلا تکلیفی یعنی خشونت.

چون ما نمی‌دانیم چه کار باید بکنیم و هر تصمیمی در این وضعیت بگیریم نمی‌توانیم پیش بینی کنیم که پیامدهای مثبت و منفی این وضعیت‌ها برای ما چه خواهد بود؟ در یک دهه‌ای آقای هاشمی اعلام کرد دولت نیاز به نیرو دارد و تحصیلات باید گسترش پیدا کند. یک دهه می‌گذرد بعضی‌ها می‌گویند این دختران که رفته‌اند دانشگاه در نزد پسران فاسد می‌شوند. بالاخره تکلیف این دختر و پسر چیست؟ اینها باید در کنار یکدیگر کار بکنند یا نکنند؟ اینها تکالیفی نیست که من و شما باید روشنش کنیم. اینها در وضعیت کلان جامعه وجود دارد و ما گرفتارش هستیم؛ به نظر من، خانم حجت پناه، ما نمی‌توانیم بگوییم که یک جامعه خاص و تکینه هستیم، چون ما جزوی از نظام جهانی هستیم و نظام حقوقی زمانی می‌تواند تثبیت بشود که ساختار اجتماعی و فرهنگی وضعیتش مشخص شود. به باور کالینز، جامعه شناس آمریکایی، مهم‌ترین ویژگی ما انسان‌ها که باعث می‌شود نظم اجتماعی را رعایت کنیم و از خشونت پرهیز کنیم، ترس از برخورد است. این مهم‌ترین عامل بازدارنده خشونت در جامعه است. حقوق دان‌ها شاید حرف من را بهتر متوجه بشوند به خصوص در بحث جرایم، ترس از برخورد یعنی چی؟ ما به خاطر جامعه‌پذیری از عرف‌های متداول و معمولی گذر نمی‌کنیم و آنها را اجرا می‌کنیم اما موقعیت‌های احساسی بر ما وارد می‌شود و باعث می‌شود از انسجام اجتماعی گذر کنیم که این وضعیت خشونت است. مثلا وقتی یک خانم کرایه کمی می‌دهد راننده از او می‌خواهد که اضافه تر بدهد او نمی‌دهد و باعث دعوا می‌شود و بعد از این مرحله‌های متفاوت خشونت وجود دارد تا اینکه اوج آن تعرض فیزیکی و قتل می‌شود. البته لایه‌های متفاوت خشونت وجود دارد ممکن است من به این زن دو فحش بدهم، ممکن است متلک‌گویی بکنم و یا در ماشین را محکم به سمت او بکوبم و ممکن است برخورد فیزیکی با آن بکنم. بنابراین، خشونت در زندگی اجتماعی امری نرمال، معمولی و قاعده نیست، بلکه یک استثنا است.

حجت پناه: در مورد موضوع غرب و گذر آن از برخی مسائل را باید موضوعی عنوان کنم. همانطور که می‌دانید متاسفانه اکنون روند اخلاقی خانواده‌ها تغییر کرده و طلاق هم افزایش یافته است. روز به روز مبانی تحکیم خانواده سست تر شده است. دلیل عمده شرایط نظم اجتماعی و سیاسی است. الان ما سائلی مواجه هستیم که در جامعه غرب پذیرفته شده است اما ما به خاطر مسائل فرهنگی و هرفی جامعه نمی‌توانیم با آن کنار بیاییم که نمونه آن ازدواج سفید است چون در این ازدواج حق و حقوق زن مشخص نیست. اگر هم که بچه دار شوند تکلیف این بچه مشخص نیست و این نمونه خشونت به زن است که شما هم گفتید شیوه‌های آن تغییر کرده است.

خانم حجت پناه، آقای دکتر مراحل خشونت را گفتند و اینکه قانون تا حدودی یک عامل بازدارنده قوی برای خشونت است. به نظر شما قوانین ما تا چه اندازه می‌تواند بازدارنده خشونت باشد و برای اصلاح آن چه کاری انجام دهیم؟ حجت پناه: باز هم تفاوت ما با جامعه‌شناسان و روان‌شناسان این است که ما با قضایا به شکل عینی، عملی، دیالکتیک و قابل لمس با برخورد می‌کنیم یعنی وقتی که یک ارباب رجوع می‌آید و مورد خشونت افراد خانواده قرار می‌گیرد من اولین جمله‌ای که می‌گویم این است که یک روانشناس برو چون قوانین هیچ گونه مانعی برای رفع این خشونت نیست و کارساز نیستند. عملا در مرحله حقوقی دچار بن‌بست می‌شوند. به طور مثال، زنی دچار سوءرفتار شوهر قرار می‌گیرد یعنی همسرش دست بزن دارد که فقط در کشور ما نیست و در همه جوامع مخصوصا اروپایی وجود دارد. ما برای ضمانت اجرا هیچ تعهدی نداریم چون شما می‌روید اما چون قوانین ما بخشی عرف، بخشی سنت، و بخشی هم فقه دارد می‌گوید تو باید تو دو نفر شاهد عادل و زنده بیاوری که آنها بگویند این مرد کتک زده است. ما می‌گوییم از کجا باید اثبات کنیم، تنها راه اثباتی ما این است که بچه‌ها شاهد و ناظر هستند و جالب اینکه طرف بچه هم ندارد. آقای قاضی در ساعت 4 صبح بنده چه کسی را بیاورم بانوجه به اینکه اخلاق و عرف خانوادگی ما هنوز می‌گوید همسایه متوجه نشود من چه می‌خورم و می‌پوشم، شوهرم با من چه رفتاری دارد و بالعکس من چه رفتاری با آن دارد. بعد شما را به پزشکی قانونی می‌فرستند طول درمان می‌دهند، بعد دادسرا، دادگاه و در آخر من می‌توانم طرف را دادگاهی کنم و حالا مرد مجازات بشود. اینها یک خشونت عینی و عملی خارج از بحث روانشناسانه و جامعه‌شناسانه است. اینها واقعیت‌هایی است که در یک جامعه اتفاق می‌افتد. در حالی که هنوز قانونگذار برای ما وضع نکرده است که ممکن است زن باعث یک آتش آفرینی شده باشد یعنی یک آتش را روشن کرده که باعث این شرایط شده. خشونت این نیست که فیزیکی من را بزنی، وقتی هر شب به زن تجاوز می‌شود، این هم خشونت است. به نظر من یکی از عوامل تخریب فرهنگی و خشونت وضعیت شهرسازی است چون وقتی مهاجرت شد و حاشیه نشینی‌ها بیشتر شدند، خشونت در حاشیه‌ها بیشتر است. زن روستایی که تا دیروز گوسفند داری می‌کرد، حالا اینجا دچار یکسری تضادهای فکری، اقتصادی و مالی می‌شود. متاسفانه قانون هم در اینجا پای لنگی برای اثبات و عدم اثبات دارد مگر اینکه طرف خیلی زرنگ باشد اما شما در کشورهای متمدن و پیشرفته همین که زن به دادگاه رفت و بیان می‌کند که همسر مرا مورد آزار و اذیت قرار داده قانونگذار برخورد می‌کند که در ایران عملا این کار انجام نمی‌پذیرد.

مهر آیین: این بحثی را که خانم حجت‌پناه مطرح می‌کند نافی حرف من نیست. ببینید خشونت یک قاعده نیست، خشونت یک موقعیت احساسی غیر متداول است. خشونت موقعیتی است که در واقع ساختارش را احساس تعیین می‌کند. کالینز می‌گوید هر وقت حالت‌های خشونت بر تو غالب می‌شود میزان عقلانیت بر خلاف تصور معمول در تو بالا می‌رود، چون می‌دانی که داری از نظم معمول جامعه خارج می‌شوی. اگر نتوانی از این عقلانیت پیروی کنی آنگاه مرتکب خشونت می‌شوی. چرا آدم‌ها خشونت می‌کنند به همان دلیلی که خانم حجت‌پناه بیان کردند، چون دلایلی وجود دارد که آدم‌ها از نظم اجتماعی خارج می‌شوند و خشونت می‌کنند اولین دلیلش این است که فکر می‌کنند طرف مقابلشان ضعیف است. دلیل دوم ضعف اقتدار است که افراد می‌توانند از نظم اجتماعی عبور کنند طرف با خودش می‌گوید اگر من خشونت کنم چه اتفاقی می‌افتد؟ هیچی. عامل سوم که می‌توانند نظم اجتماعی را به هم بریزد این است که فکر می‌کنند، می‌توانند قانون را دور بزنند و یا فریب بدهند. یعنی این امکان وجود دارد که می‌توان به راحتی آن را فریب داد و یا به راحتی آن را دور زد. همین بحثی که ایشان گفتند ارجاع می‌دهند به اسلام و شرع و... نکته بعدی که باعث می‌شود فرد نظم انضباطی را بر هم بزند این است که فکر می‌کند می‌تواند قانون را با رشوه بخرد. بنابراین، زمانی که خشونت اتفاق می‌افتد امکان عبور از نظم اجتماعی در آن جامعه وجود دارد حالا شما می‌توانید بگویید این مردسالاری است یا به نفع زن‌هاست. این بحث بحث بعدی است. باز من به عنوان جامعه شناس با این پرسش روبرو هستم که این چگونه جامعه ای است که می‌توان در آن از مساله ترس از برخورد با نظم اجتماعی گذر کرد و وارد وضعیت خشونت شد. اینکه در این وضعیت خشونت، زنان بیشتر از مردان آسیب می‌بینند و اصولاً توزیع خشونت در جامعه یک مساله جنسیتی است، چندان چیزی را عوض نمی‌کند. ما باید در پی فهم مرحله قبل از خشونت باشیم یعنی مرحله نقصان در درونی کردن اقتدار جامعه و اصولاً مرحله تاسیس نظم اقتدار در جامعه و شیوه عمل نظم اجتماعی موجود. مثال بزمن. چندی پیش از من خواستند درباره مادرانی که با عفو قاتل فرزندان خود مانع از اعدام می‌شوند مطلبی بنویسم و آنها را ستایش کنم. من نوشتم. دلیل هم داشتم. سؤال من این بود چرا مادران ما به هنگام تربیت فرزندان خود به صلح و مهربانی و خویشتنداری و تحمل و مدارا بی‌اعتنا هستند که آخر مجبور شوند با گذشت از قاتل فرزندانشان تبدیل به اسطوره گذشت شوند؟ چرا به فرزند خود مدارا نمی‌آموزیم. من الان این پرسش را در مقابل مادران این جامعه می‌گذارم که چند درصد آنها از دختران یا پسران خود می‌خواهند که با افراد فرهنگی و اهل کتاب ازدواج کنند و اصولاً توجه به جایگاه کتاب و تفکر و اخلاق انسانی جزئی از معیارهای انتخاب همسر آنها باشد. این را بگذارید در کنار مساله پول و شغل پر درآمد و... من می‌دانم که همه این مسائل موضوعاتی ساختاری اند که ریشه در نظم اجتماعی معلول و ناقص الخلقه ما دارند. مثال دیگر می‌زنم؛ یکی از عوامل خشونت امکان رشوه دادن به نظام حقوقی است، الان در جامعه ما چند درصد از وکلا رشوه نمی‌دهند تا در آن نظم حقوقی و قضایی مردان نتوانند به راحتی از نظم جامعه گذر کنند و مرتکب خشونت شوند؟ من معتقدم نظم حقوقی ما خود جزئی از عوامل تسهیل‌کننده وقوع خشونت در جامعه است. اصولاً حیات این نهادها به وجود بی‌قانونی و بی‌نظمی وابسته است. اینها خلق شدند تا بی‌نظمی و بی‌قانونی و خشونت را کنترل کنند اما چون الان حیات این نهادها از کارکردشان مهمتر است خود با کمک کردن به وقوع بی‌قانونی، ضرورت وجود خود در جامعه را به جامعه گوشزد می‌کنند.

آقای دکتر تا آنجا که من می‌دانم شما در بحث‌هایی که در جاهای دیگر کرده‌اید به این نکته اشاره داشته‌اید که جدا از مسائل اجتماعی، منطق درونی روابط زن و مرد هم انباشته از خشونت و ناپایداری است. در این مورد هم توضیحاتی بدهید.

مهر آیین: ببینید خیلی ساده است شما با یک انسانی آشنا می‌شوید و بعد عاشق او می‌شوید. قدرت عشق رمانتیک در خلق رابطه و در نهایت ازدواج است نه نگه داشتن ازدواج. عشق رمانتیک قدرت حفظ رابطه را ندارد. حفظ ازدواج نیازمند این است که به قول اریک فروم دو سوی رابطه خود را تربیت کنند و دارای صفاتی همچون خویشتنداری، آرامش، احساس مسئولیت، گذشت و... شوند. اینها هنر عشق ورزیدن هستند. ما فکر می‌کنیم آغاز عشق با تداوم عشق یکی است. ابتدا صبح تا شب حرف می‌زنید، نصفه شب اگر بهت بگوید بیا بریم کافه می‌روید. چون دو طرف گرم و داغ هستید و این کارها را انجام می‌دهید. هیچ نقطه ضعفی رویت نمی‌شود و در آخر هیچ ضعفی هم از یکدیگر نمی‌بینند. اما شما درست وقتی که پایتان را گذاشتید زیر یک سقف مشترک تمام این احساسات از بین می‌رود. تداوم این رابطه نیازمند این است که شما هنر عشق ورزیدن را تمرین کرده باشید. خویشتنداری و گذشت و به زبان آلن بدیو فیلسوف معروف و مشهور امروزی می‌گوید شما باید یاد گرفته باشید در زندگی خانوادگی خود «دو» باشید. یعنی اگر شما تا الان «یک» بودید و خودخواه بودید، از دو تا چشم خودت به جهان نگاه می‌کردی الان باید بشوی دو یعنی چهار تا چشم داشته باشی. یعنی اگر من تا الان خیار دوست نداشتم خودخواه بودم و تا الان هم خیار نمی‌خریدم اما چون زنم در خانه خیار دوست دارد باید به این فکر باشم که شاید خیار مزه خوبی داشته باشد. اینها نیازمند تمرین است.

حجت‌پناه: من فکر می‌کنم آقای دکتر اصلاً اطلاع ندارند از اعتراض‌های کانون وکلا. اینکه شما می‌گویید وکلا عامل دور زدن قانون و رشوه هستند را قبول ندارم؛ این به همین دلیلی است که نظم در جامعه وجود ندارد. قانون اجرا نمی‌شود. هنوز همین وکلا هستند که به شکل استقلال نیم‌بند از مردم دفاع می‌کنند. شاید واقعا از این خشونت‌ها کسی خبر نداشته باشد خدا

می‌داند؟ من باز هم اعتقاد دارم که در بحث خشونت علیه زنان هر جامعه‌ای علاوه بر اینکه اختصاصا و مخصوصا و حداکثر با جامعه خودش تشخیص بدهد.